

به تصدیق بیغمبر مؤتمن
 کریمایا صلح با هم کنیم
 ستونها ازان تو گنبد زمن
 بتو و اهلهم حلقه و غرغره
 مریدان زن باتوا رمان کنم
 اذان قسمت تو اقامت زمن
 زمن سوره حمد تانستعین
 زمن اول سوره تا الصمد
 قنوت و رکوع از تو بعد از قیام
 بمنبر کنم من چو وعظی ادا
 بدین قسمت ار تو ندادی رضا
 مرا گر نباشد مرید نماز
 کنم مسجد خویش آئینه دار
 چومن بر نماز ایستم ان صور
 برد جمله بامن قعود و قیام
 ازان پس که من جابمنبر کنم
 دهد جمله بروعظ من گوش هوش
 بود بعداو منبرش جای من
 مواساة ابن اخ وعم کنیم
 حصیر از تو و منبر جد زمن
 حواله بمن ده در و پنجره
 ز نسوان قناعت بمردان کنم
 ز تو هر چه ماموم امامت زمن
 ز تو هدانا تا ولا الضالین
 ز تو لم یلد تابکفواً احد
 زمن سجده تا باخر سلام
 زمن کتبن حرف از تو صدا
 بکن هر چه خواهی مضی ماضی
 بدین خر مریدان ندارم نیاز
 در آن عکس افتد زمن بيشمار
 کنند اقتدا یکسر از پشت سر
 برسمی که ماموم خلف امام
 ز خشک و زتر موعظت سر کنم
 بود راست دعوی دیوار و موش
 از تبریز ۲۰۰۴ ن.

عرفی شیرازی

خطابۀ ذیل را در شرح حال و شعر و شاعری عرفی شیرازی حضرت ابو الفضائل آقای
 داعی الاسلام در یکی از جلسات شعبه جامعه معارف در حیدرآباد دکن انشا فرموده

و نسخه چاپی انرا بادره ارمغان ارسال داشته اند و اینک برای استفاده دور و نزدیک
طبع و نشر میشود

اقای رئیس جلسه و آقایان حاضر

زبان فارسی تا پنجاه سای قبل زبان عام هندوستان بوده که اگر یک هندوی پنجاب
به یک هندوی مدراس میرسید غیر از فارسی زبانی برای تکلم با هم نداشتند اکنون
آن درجه را اردو تحصیل کرده تقریباً زبان عام تمام هندوستان شده است که یک
هندوی بنارس در بازار بمبئی باید با یک بزاز هند و اردو حرف بزند اما فارسی از
ترقی فرزندش اردو حسادت نمی برد بلکه خوشحال است لیکن فرزند همیشه محتاج
به مهر مادری است و شما میدانید که اگر کسی فارسی نداند اردو نمی داند - فارسی
متجاوز از هزار سال است که در قطعات متعدده سلطنت نموده و زبان علمی و
ادبی بوده و نواقص خودش را تکمیل کرده - فرزندش اردو تنزه به دوران رسیده
و فقط چهل و دو سال است که تخت یک مملکت (دکن) را اشغال کرده و باید در
تکمیل نواقص خود حاجات خود را از مادر مهربان خود بگیرد بهمین ملاحظه نمک
خواران اردو (فضلائی حیدر آباد) شعبه جامعه معارف ایرانرا در اینجا برای خدمت
بفارسی قائم ساختند مرام جامعه .

(۱) تدریس شبانه فارسی (که اکنون جاریست .

(۲) خطابه ماها نه در فارسی راجع به علوم و ادب فارسی .

(۳) جواب رجوعات علمی و ادبی راجع به فارسی از ایران و هند .

نظر انجمن ما باین هم هست که ادباء و شعراء و نویسندگان فارسی هند را هم
به دنیا معرفی کنیم - چون متأسفانه می بینیم شعراء و نویسندگان فارسی
هند آن طوری که باید در عالم مشهور نیستند و کلام و کتاب شان محل استفاده عموم
اهل عالم نیست با این که در میان ایشان کسانی بودند که حتماً از طبقه اول شعرا
و ادبای فارسی محسوبند اگر هر یک از حسن نظامی (مؤلف تاج المآثر) و ابوالفضل

وفیضی و عرفی و صائب و نظیری را در ترازوی ادب با هر شاعر و منشی نامور فارسی بسنجیم. شاید هر دو گفته مجاذبی هم بایستد مگر این که ترازو دار هیچ بزند آقایان شما میدانید که در اروپا جمعی مستشرق پیدا شدند مخصوصاً جمعی دارند در باب زبان فارسی تحقیقات و تفحصات میکنند اما بیشتر توجه شان به شعراء و نویسندگان ایران است - و نظر عمیقی به ادبای بزرگ فارسی هند ندارند - ما میخواهیم به شرق شناسان هم مفاخر فارسی هند را معرفی کنیم امروز من میخواهم یک شاعر بزرگ هند یعنی عرفی را به عالم معرفی کنم و اجمالی از مزایای شاعری او را هم بیان نمایم و این را هم عرض کنم که غزلیاتی باو نسبت داده شده که بکلی خلاف شأن و مرتبه ادب او است -

اگر چه این موضوع « شعر و شاعری عرفی » یک کتاب میخواهد و در این یکی دو ساعت نمی شود حق آن ادیب بزرگ را که احسان سترگی به زبان فارسی نموده ادا کرد لیکن هر اندازه قدر دانی شود خوب است .
اگر چه عرفی در شیراز متولد شد لیکن نشو و نمای ادب او در هند گشته و میوه ادب او در باغ هند به تمام عالم تقسیم شده ز هند یافته صائب چنین بلند مقام ز هند ساخته عرفی بلند نام سخن - اگر عرفی در شیراز میماند و به هند نمی آمد مثل شعرای معاصر ایرانی خود شفائی و غیرتی و عارف و یحیی و امثال ایشان گمنام یا کم نام میگرد و امروز ما عرفی امروزه را نداشتیم پس عرفی پرورده هند است و هندوستان بوجود عرفی افتخار می نماید شیراز ابداً حق بالیدن بوجود عرفی ندارد - آقای شیراز خواهش داریم عرفی را به هند واگذارید برای افتخار شما سعدی و حافظ و قاضی بس است -

سوانح عمری اولاً باید اجمالی از سوانح عمری عرفی بیان کنم و بعد به اشعار او بپردازیم - عرفی در سال سنه ۹۶۳ هجری در شیراز متولد شد - اسمش خواجه سیدی محمد و لقبش جمال الدین است - آن وقت در ایران

رسم بوده که علاوه بر اسم لقب هم برای مولود معین می‌کردند ولی بعد ترك شد و اکنون فقط اسم می‌گذاردند پدر عرفی خواجه زین‌الدین علی است که گاهی ضابط حومه شیراز بوده و گاهی وزیر (مباشر) داروغه شهر - لفظ سیدی جزو اسم است و بمعنی سید علوی نیست - عرفی سید نبوده و در زمان خودش مشهور و ملا عرفی بوده چنانچه حکیم ابوالفتح معدوح او در مراسله خودش بخانخانان او را ملا عرفی نوشته و اگر او سید بود پدرش سید زین‌الدین میشد نه خواجه زین‌الدین جمعی از تذکره نویسان فارسی از لفظ سیدی مذکور او را سید علوی نوشتند که غلط است

عرفی که يك بزرگ زاده شیراز بود مطابق زمان خودش مقدمات عربی و ادب فارسی را آموخته و در خط نسخ هم خوش نویس شده و بعد بمقتضای میل فطری در همان شیراز مشغول سخن سرایی گردید لیکن میدان هندوستان را برای جولان ادب خود وسیعتر دیده از ایران رخت بر بست و معلوم نیست در چه سال وارد هند گشت جهت تخلص عرفی شغل عرفی پدرش بوده چه در ایران همیشه ادارات حکومتی غیر از قضاوت شرعی را محکمه عرف می‌گفتند و تا کنون حاکم شرع و حاکم عرف در السنه مردم هست

در ورود به هندوستان در محفل ادبی حکیم ابوالفتح که از امرای کبر شاه بود داخل گشت و به سفارش حکیم معزی الیه در مجلس ادب عبدالرحیم خان خانان وارد شده مشغول افاضه و استفاضه گردید - اغلب قصائد عرفی در مدح حکیم ابوالفتح و خان خانان است و در مدح ابوالفتح بیشتر در واقع عرفی در دو محفل ادب مذکور خصوص مجلس خانخانان که دارای ادبای بزرگ آن عصر بوده به ترقیات نائل شده استاد شعر گردید و درجه تشویق خانخانان از ادبا تا این درجه بوده يك يلهٔ قصیده بعرفی هفتاد هزار رویه داد - خان مذکور خود استاد شعر است و همین يك شعر او -

بجرم عشق توام میکشند و غوغائی است تونیز بر سر بام آ که خوش تماشائی است
به يك ديوان می ارزد - معزی الیه شاعر ساز هم بوده جمعی را استاد شعر
ساخته عرفی و نظیری هم در مجلس ادب بعنوان شاگردی او وارد شدند و استاد بیرون
آمدند پس عرفی بکلی هبند ساخت است و تمام قصائد موجوده او در هندوستان ساخته
شده مگر يك قصیده که مطلعش این است

این بارگاه کیست که گویند بی هراس ای اوج عرش سطح حضيض تورا مماس
قصیده مذکوره در تعریف قبه مقبره حضرت علی (ع) است و از اشاره قریب لفظ
« این بارگاه » استنباط میشود که در خود نجف اشرف گفته شده و روایات لسانی
مردم هم همین است که عرفی از شیراز به نجف رفته از آنجا به هندوستان آمد و در
هنگام توقف نجف قصیده مذکوره را ساخته در ایوان مقبره مبارک خواند و همین
قصیده کتیبه ایوان طلای آنجا است که نادر شاه (در وسط قرن دوازدهم) ساخته
لیکن قصیده مذکوره بقدری محکم و استادانه است که نمیشود گفت کلام او ایل او است
و شاید اسم اشاره قریب از جهت اظهار توجه قلبی است که بعید را حاضر قرار
داده است

عرفی در سن سی و شش سالگی در سال ۹۹۹ هجری مرحوم شد و ماده تاریخ
فوتش **استاد البشر** است سبب فوت او را بعضی از تذکره نویسان زهر دادن حسودان
نوشته اند - عموماً در این گونه موارد که استاد بزرگ شعر در عین جوانی بمیرد از این
قبیل قیاسات قائم میشود و بعضی از تذکره نویسان زهر دادن او را از جهت یکعشق
بی معنی دانستند در حالتی که دامن يك اديب بزرگوار مانند عرفی از چنان لکه پاك
است - از مواد اصلی شرح او که دیباچه کلیات او و مآثر رحیمی و تذکره عرفات
او وحده است معلوم میشود که عرفی به مرگ طبیعی رحلت کرده و از آن تهمت
پاك است

سوانح عمری عرفی را تذکره های بعد از او مفصلاً و مجمللاً نوشتند و امام شاهدات عینیّه در کتاب مائثر رحیمی (سوانح عمری عبدالرحیم خان خانخانان) و تذکره عرفات اوحدی است و آنچه من عرض نمودم از يك مأخذ سوم است که آن هم مشاهدات عینیّه است یعنی مقدمه کلیات عرفی که خطی و تاریخ کتابش چندسالی بعد از ترتیب کلیات مذکوره است چند نسخه خطی کلیات عرفی که من در ایران و هند دیده ام با هم اختلاف دارند فقط يك نسخه که ذکر نمودم دارای آن مقدمه است نویسندهء دیباچه اسم خود را نبرده ایکن مینویسد کلیات را محمد قاسم متخلص به سراجا ابن خواجه محمد علی اصفهانی بامر عبدالرحیم خان خانخانان مرتب کرده که دارای چهارده هزار شعر از قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و رباعی است اکنون همان کلیات در دست مردم است اما از چهارده هزار بیت کمتر است که غزلیات قریب چهار هزار بیت و قصائد قریب سه هزار مثنوی مجمع الابدکار قریب يك هزار و چهار صد و مثنوی فرهاد و شیرین قریب پانصد - رباعیات قریب چهار صد و پنجاه و قطعات قریب پانصد است که مجموع قریب نه هزار بیت است - نمینائیم باقی چه شد و در میان این چهار هزار بیت غزل ممکن است بشود يك هزار را از عرفی دانست مابقی از شعرائی است که ابداً استاد نبوده بلکه بکلی مبتدی بوده اند

آقایان عرفی از اساتذہ بزرگ قصیده است که میتواند کله بکله انوری و خاقانی یزند اما در غزل به هیچ شاعر غزل گو نمیرسد. من در ایران بودم که کلیات عرفی را در هند چاپ کرده آنجا آوردند - قصائدش را که خواندم تصدیق کردم که از بهترین اساتذہ است و از خواندن غزلیات او بکلی مأیوش شدم و تعجب کردم که زبانی که در قصاید آنطور مضمون آفرین و آن درجه بلیغ باشد چطور در غزل يك شاعر مبتدی و بلکه مهمل گو میشود - اگرچه در غزلیات چند غزل خوب هم دیدم مدت ها در همان تعجب بودم تا به هندوستان آمدم دیدم اینجا وضع عجیبی است که مطبعه ها

اشعاری را چاپ کرده نسبت بشاعری میدهند و مردم آن نسبت مطبعه را وحی منزل دانسته قبول میکنند در حالتی که بهیچ راهی نمیشود آن اشعار را از آن شاعر دانست مثل اشعاری که در بعضی از نسخ مطبوعه حافظ هست - مخصوصاً نزد نایب رئیس جامعه ما نسخه مطبوعه ایست از دیوان حافظ (که در سال ۱۸۲۸ م در بمبئی طبع شده) که در آن غزلی است باردید سفید و سیاه و سرخ و این شعر در آن موجود است

از رنگ برگ یان و سپیاری و چونه شد
دندان آن نگار سفید و سیاه و سرخ
در حالتی که حافظ به هند نماید و از یان و سپیاری و رنگ سرخ پان خبر نداشته و معشوقه او شاخ نبات هم هیچوقت پان نه خورده که دندان سرخ شود دیگر اینکه غزلیاتی که بنام ظهیر فاریابی چاپ کردند از يك شاعر مبتدی هند است و در تمام دیوانش يك غزل استادانه ندارد که بشود نسبت به ظهیر فاریابی داد و این ظهیر بندل صاحب دیوان در جائی از دیوانش میگوید من به سبک صائب شعر میگویم در حالتیکه ظهیر فاریابی شش قرن قبل از صائب بوده

در هندوستان رسم بوده و تا کنون هست که شعراء تخلص اساتذہ قدیم را اختیار میکردند و ماهمه سعدی هندی را میدانیم و اشعار او را می شنویم و ظهیر هندی همان است که غزلیاتش را مطبوعه نول کشور بنام ظهیر فاریابی چاپ کرده و بر صفحه اول نوشته دیوان ظهیر فاریابی در کعبه بندر آگریا

اما او بعکس کرده که دیوان ظهیر هندی را برای ظهیر فاریابی دزدید در حالتی که بیچاره فاریابی راضی باین دزدی نیست - اکنون در همین دکن شاعری است بان تخلص نظامی که نایب رئیس جامعه ما را هم مدح گفته

این رسم تازه در ایران هم شروع شده که یکی از بهترین روزنامه نویسان طهران (مدیر طوفان) فرخی تخلص میکند - پس رأیم این شد که غزلیات عرفی از يك شاعر دیگر عرفی تخلص است که در آن چند غزل عرفی استاد معروف هم مخلوط

است و مطبوعه نول کشور مسئول آن خلط است که نسخه غزلیات عرفی اصل را بانسخه غزلیات عرفی بدل مخلوطاً چاپ نموده و ضمناً در تفحص نسخ خطی بر آدمم اما متأسفانه نسخ خطی حتی آن نسخه که مقارن با زمان عرفی نوشته شده با نسخه چاپی مطابق است جز این که در نسخه مطبوعه اغلاط طبع زیاد است که بسیاری از اشعار را بکلی مسخ نموده و پس در تفحص برآدمم بفهمم چرا اغلب غزلیات عرفی پست و مبتدیانه است در حالتی که تمام قصائدش يك دست و استادانه است - آخر سرش را فهمیدم که همان بلائی که سر حافظ آمد سر عرفی بیچاره هم چندین مقابل بیشتر آمد در زمان حافظ دیوانش مرتب نشد و بعد از او شاگرد مالدارش محمد گل اندام اشعار او را جمع و مرتب نمود و نزد هر کس اشعار او بود میگرفت تا آخر غزلی يك اشرفی میداد تا هر کس از حافظ غزلی دارد بیاورد جمعی بطمع اشرفی غزلیاتی ساخته یا از دیگران را تخلص حافظ گذاشته آوردند و اشرفی گرفتند - نتیجه این شد که در دیوان حافظ مثل غزلی که مطلعش این است پیدا شد

بنویس دلا بیاز کاغذ ازعاشق بی قرار کاغذ

در حالتی که آن قسم غزلها را نمیشود نسبت به استاد بزرگی مثل حافظ داد دیوان عرفی هم در زمان خودش مرتب نشد و بعد از او به امر خانخانان جمع گردیده غزلیات مبتدیانه دیگران هم در آن شامل گشت موافق بیان دیباچه کلیات عرفی و کتاب مآثر رحیمی عرفی او يك دیوان (مقصود از دیوان تمام اقسام شعر است نه غزلیات تنها که در هند میگویند) مرکب از شش هزار بیت ترتیب داده که پیش ز استنساخ دیگران تلف شد و خود در تاسف آن غزل ذیل را گفته

غزل

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام عمر در باخته را بار دگر باخته ام
ساقی مصطبه لطفم و می ریخته ام طایر باغچه قدسم و پر باخته ام

العطش میزند از تشنه لبی هر مویم که قدح های پرازخون جگر باخته‌ام
 شاید از تلخ کنم ناله زحرمان سخن طوطی گرسنه‌ام تنگ شکر باخته‌ام
 رصد شرع هنر چون نشود محو که من شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام
 گفته گر شد ز کفم شکر که ناگفته بجا است از دو صد گنج یکی مشت گهر باخته‌ام

و بعد در سنه ۹۹۶ دیوانی مرکب از هشت هزار شعر ترتیب داده نزد خودش نگاه داشت و در ماده تاریخ آن این رباعی را گفته

این طرفه نکات سحری و اعجازی چون گشت مکمل به رقم پردازی
 مجموعه طراز قدس تاریخش گفت اول دیوان عرفی شیرازی

مصرع آخر ماده تاریخ سنه ۹۹۶ است و حسن دیگر آن این که مجموع حروف آحاد آن که بیست و شش است عدد قوائد آن دیوان و عدد مجموع حروف عشرات آن که دویست و هفتاد است عدد غزل آن و عدد مجموع حروف مات آن که هفتصد است عدد ابیات قطعه و رباعی آن دیوان بیرون می آید پس در دیوانی که عرفی خودش مرتب نموده فقط ۲۶ قصیده و دویست و هفتاد غزل بوده اما عدد رباعی و قطعه معلوم نیست و همین قدر است که عدد ابیات تمام دیوان هشت هزار بوده سه سال بعد از ترتیب دیوان مذکور عرفی رحلت نمود و در مرض موتش مسوده دیوان مذکور را نزد مربی خود خانخانان فرستاد که بهمت او مبیضه و منتشر شود مسوده مذکوره تا سال هزار و بیست و چهار هجری (مدت ۲۵ سال) در کتابخانه امیر مذکور ماند و در آن سال به محمد قاسم متخلص به سراجا سپرده شد که بمطالعه عموم برساند و ضمناً تا کید شد که نزد هر کس اشعار دیگر عرفی را بیابد اضافه نماید سراجا بخیال این که شش هزار بیت عرفی گم شده بود و تمام اشعار از چهارده هزار بوده آخر دیوان او را به چهارده هزار رسانید چون ما از ذوق شعری و درجه ادب سراجا اطلاعی نداریم ممکن است بگوئیم حاطب اللیل بوده رطب و یابون بنام عرفی جمع کرده و معلوم نیست خانخانان با آن مشاغل زیاد دولتی فرصت کرده و جمع

کرده سرا جارا از اول تا آخر مطالعه کرده باشد موافق بیان مقدمه کلیات عرفی سرا جا برای آن خدمت نزرگی که کرد و شش هزار شعر از بیرون بنام عرفی جمع نمود صله خوبی از خانخانان یافت

حالا من چهار غزل بطور نمونه از غزلیات عرفی نقل میکنم که دو تای اول یقیناً مال عرفی بجهت اینکه مطابق با سبک و زبان و بلاغت قصاید او است و دو تای دیگر بکلی مبتدیانه و بدون احساسات شاعرانه است:

غزل اول

بدیر آاز حرم صوفی که می برقع گشود اینجا از اینجا آنچه میخواهی به میخواران نمود اینجا همان زنگی که انجا در دل اسلامیان بینی مغان را نیز بود اما صفای می زدود اینجا محبت شمع بزم قدس و مایروانه از بیرون نمیدانم چه حال است این چراغ آنجا و دو اینجا بیاد زمره رندان به بی باکی و می درکش که بد مستی نمیداند بجز فریاد عرد اینجا بهر سومیر و بوی چراغ کشته می آید مگر وقتی مزار کشتگان عشق بود این جا نوای نغمه منصور عرفی نغز میدانی

ولی تن زن که خاموشند از باب شهود اینجا

غزل دوم

در باغ طبیعت نفس زدیم قدم را چیدیم و گذشتیم گل شادی و غم را
 دو بحث دل و عشق تصوف نتوان کرد در خون کشد این مسئله برهان حکم را
 الماس بود طفه شنوا ز جگر ما بیهوده بزهر اب مده تیغ ستم را
 در روضه چو با این دهن تلخ بخندم بس غوطه که در زهر دهم باغ ارم را
 ما سجده بر سایه دیوار گذشتیم از بی ادبان پرس حرم گاه صنم را

عرفی غم دل گر طلب جان کند از تو

زنهار بر افشان و مر نجان دل غم را بقیه دارد